

«تأملاتی دربارهٔ اخلاق کار در ادیان آسیای شرقی»

در هرگونه بحثی از «اخلاق کار، یا ایستارها نسبت به کار، در ادیان آسیای شرقی» دشواری‌ها و تله‌هایی عمومیت دارد. اولاً، تعداد زیادی از غربیان عموماً با آسیا ناآشنا هستند. بنا به گفتهٔ هارولد اسحق^(۱)، در سال ۱۹۴۲ بیش از ۴۰٪ مردم آمریکا نمی‌توانستند محل چین یا هند را روی نقشه تعیین کنند. در ۱۹۴۵، پس از مداخلهٔ نظامی مستقیم آمریکا در آسیا به مدت بیش از سه سال، تنها ۴۳٪ و ۴۵٪ مردم آمریکا می‌توانستند به ترتیب محل چین و هند را در نقشه پیدا کنند. خوشبختانه، این وضعیت تاکنون تغییر کرده و بهتر شده است. اما تقسیم جغرافیایی آسیا به آسیای شرقی، آسیای جنوبی، آسیای جنوب شرقی، آسیای شمال شرقی، و آسیای مرکزی هنوز به‌طور گسترده شناخته شده نیست. در آغاز کار باید روشن سازیم که منظورمان از «آسیای شرقی» آن قسمت از آسیاست که چین (شامل تایوان)، کره، و ژاپن را پوشش می‌دهد. ثانیاً، عقیدهٔ رایجی وجود دارد که فرهنگ به اصطلاح شرقی را دارای یک وحدت می‌داند، عقیده‌ای که برچسبی کاملاً راحت و بی‌دردسر فراهم می‌کند که با آن

طبقه بندی باورها و طبایع مردمان بیشماری را یک کاسه می‌کند و نیز سبب سوء فهم و برداشت دربارهٔ هرچیز آسیایی می‌گردد. این عقیدهٔ اشتباه‌آمیز را باید دور ریخت. مسلماً، تشابهاتی میان مثلاً، فرهنگ‌های هندی و چینی وجود دارد، ولی در واقع، به استثنای بسط و گسترش آئین بودائی^(۲) از هند به چین، این دو سنت فرهنگی بزرگ کاملاً مستقل از یکدیگر توسعه یافتند. آسیا شاهد توسعهٔ تاریخی مجموعه‌ای از فرهنگ‌های مستقل موجود در مجاورت هم بوده است. از طرف هر یک از این فرهنگ‌ها احساس اندکی مبنی بر تعلق داشتن به یک سنت فرهنگی واحد و بزرگتر، وجود داشته است. این شکل از توسعه کاملاً برعکس شکل توسعه در اروپاست که در آنجا، به سهولت پذیرفته شده که، چند ویژگی مهم رشته‌های پیوند و اشتراک در تمدن غربی را فراهم ساخت. در آسیای شرقی، هم کره و هم ژاپن تصدیق می‌کنند که آنها به‌خاطر بسیاری از مشخصه‌های مذهبی و فرهنگی مدیون چین هستند. با این حال، استقلال و یکپارچگی فرهنگ‌های کره‌ای و ژاپنی را باید به رسمیت شناخت. آنها را نمی‌توان

به سادگی به‌عنوان نسخه‌های کپی‌کارین فرهنگ چینی در نظر گرفت. بدین ترتیب، در عین حال که مجبوریم به تعبیرات و عبارات کوتاهی همچون "مردمان آسیای شرقی"، "مجموع شرق دُور" و "اخلاقیات و ادیان و فرهنگهای آسیای شرقی" متوسل شویم، باید کاملاً آگاه و هوشیار باشیم که این عبارات کلی بیش از حد ساده شده‌اند و به‌پدیده‌های بسیار متنوعی برمی‌گردند. در این مقاله تمرکز من روی آن قسمت از آسیای شرقی است که بیشترین آشنایی را با آن دارم، یعنی ژاپن. ثالثاً، این امر در میان روشنفکران به‌طور خاصی عمومیت دارد که فرض کنند که مقوله‌های غربی و شیوه‌های غربی تفکر و تحلیل، ابزارهای قابل اتکایی برای درک شناخت کافی و مناسب از ادیان، اخلاقیات، و فرهنگهای غیر غربی هستند. از این‌دام و تله به سادگی نمی‌توان گریخت. منظورم این نیست که هیچ عناصر عام و جهان‌شمولی در تجربه و معرفت بشری وجود ندارد. روی هم رفته، مردان و زنان در هر کجا همگی از چرخه‌های زندگی مشابهی عبور می‌کنند. ما همه هستیم آنچه که هستیم - موجودات

روانی، فیزیکی، روحی، آدمیزادهای دارای حافظه، هوش، و جنسیت، در تلاش برای سردآوردن از وجود انتقالی و زودگذرمان در دنیای پر رمز و راز. اما باید تصدیق کنیم که ملل مختلف شیوه‌ها و روشهای مختص خود را در درک معنای حیات و عالم توسعه داده‌اند، شیوه‌های درکی که، همانطور که لیلی آبیگ^(۳) هوشمندانه در تصویر و توصیف نمود، از طریق زبانها، آداب و رسوم، اساطیر، و ادیان مورد احترامشان پرورانده و حفظ شده‌اند.

اگر این دشواریها و تله‌های عمومی را به‌خاطر بسپاریم، مفید و سودمند خواهد بود که ابتدا برخی از باورها و سوءبرداشتهای عمیقاً ریشه‌دار افراد زیادی در غرب و تصور آنان از آسیای شرقی، رامورد بررسی قرار دهیم. سپس می‌کوشیم خُلقیات و روخیات و بافت "دنیای معنای آسیای شرقی را آنطور که در ادیان، اخلاقیات، و فرهنگهای

آنان تجلی یافته، درک نمائیم.

تصور و پنداشت غربی از آسیای شرقی

یکی از موضوعات همیشگی مبتلا به در برخورد با هر فرهنگ یا مردم بیگانه‌رابطه - یا فقدان رابطه - میان تصور و پنداشت فرد از آن فرهنگ یا مردم و واقعیت آن است. شرق همواره طلسم و افسون پر رمز و رازی بر اذهان برخی غربیان افکنده است. منظورم این نیست که تصور و پنداشت غربی از شرق و هم‌پندار محض مجعول در تصورات کور و بی‌هدف برخی افراد بوده است. مطمئناً در ایام قدیم تجارت فعالی بین روم و چین از طریق مسیر تجاری کاروان زمینی، و نیز بین هند، ایران، و دنیای مدیترانه‌ای از طریق

● پس از مداخله نظامی مستقیم آمریکا در آسیا به مدت بیش از سه سال، تنها ۴۳٪ و ۴۵٪ مردم آمریکا می‌توانستند به ترتیب محل چین و هند را در نقشه پیدا کنند

مسیرهای دریایی، برقرار بود. داد و ستد تجاری بین اروپا و آسیا به طوری بود که در اوایل قرن اول قبل از میلاد سیسرون^(۴) به هموطنان رومی خود هشدار داد اگر چین یک سیاست تجاری مخالفی را تعقیب کند روم به آسانی با یک شوک مالی مواجه می‌شود.

متأسفانه، تجارت فعال بعد از قرن سوم پس از میلاد از بین رفت، و حتی میزان محدود دادوستد فرهنگی که کمی بیشتر دوام آورد محکوم به زوال بود. بدین ترتیب اروپا و آسیا، به‌استثنای فعالیتهای پراکنده از جانب برخی مسیونرها و ماجراجویان اروپایی، برای قرن‌ها از تماس مستقیم با هم محروم شده بودند.

با این وجود، فقدان تماس مستقیم تصور و پنداشت اروپایی از آسیا را کاهش نداد. به‌عنوان مثال، بسیاری از اروپاییان چینی‌ها را به‌عنوان کافران و مشرکانی که باید مورد ترخم قرار گرفته و خوار شمرده شوند، می‌شناختند. آنها در نیافتند که خود توسط چینی‌ها به‌عنوان وحشی‌های فرومایه تلقی می‌شدند. متأسفانه، همانطور که نیجل کامرون^(۵) متذکر می‌شود، زمانی که تماس مستقیم در قرن شانزدهم از سر گرفته شد، تُّجَّار غربی فکر می‌کردند که "تفنگهایشان تنها چیزهایی هستند که به منظور اعمال اراده‌شان بر چین مورد نیاز

می‌باشند." در نتیجه، "غرب شروع به تصور تفوق و برتری خودش بر چینی‌ها، و به‌طور کلی بر ملل شرقی را نمود. زمانی که این جریان پیش رفت، احساس تفوق آنان در ابعاد یک کیش بسط و گسترش یافت و به‌عنوان امسری بدیهی و بنیادین^(۶) پذیرفته شد." از طرف دیگر، آنطور که کامرون در ادامه می‌گوید، ورود تجار اروپایی به سواحل چین به‌نوبت "عقیده‌دیرینه چینی‌ها مبنی بر اینکه چین برآستی جایگاه و منبع تنها فرهنگ معتبر در جهان است، را تأیید نمود.

در طول قرن هجدهم، فضای فکری در حال تغییر در اروپا، همراه با دانش و آگاهی فزاینده درباره هنرها، ادبیات کلاسیک، و فرهنگهای آسیا، تصور و پنداشت متفاوتی از آسیای شرقی در میان برخی روشنفکران ایجاد نمود. در آن زمان بسیاری از اروپائیان ملل غیرغربی را فرزندان غیر متمدن طبیعت یسا^(۷) و وحشی‌های شریف^(۸) می‌پنداشتند، ولی برخی روشنفکران، فرهنگ چینی را به‌صورت آرمسانی درآوردند و کنفوسیوس^(۷) را به‌عنوان مدلی از حکیم و فرزانه اصیل و شریف در نظر گرفتند. به‌عنوان نمونه، ولتر^(۸) به‌آسانی تصدیق کرد که چینی‌ها نسبت به نوع غربی علم جاهل بودند. با این حال، او استدلال می‌کرد که مردم چین

● عقیده رایجی وجود دارد که فرهنگ به اصطلاح شرقی را دارای یک وحدت می‌داند، عقیده‌ای که بر چسبی کاملاً راحت و بی‌دردسر فراهم می‌کند که با آن طبقه بندی باورها و طبایع مردمان بیشماری را یک کاسه می‌کند و نیز سبب سوء فهم و برداشت درباره هر چیز آسیایی می‌گردد. به علت وفاداری شان نسبت به ارزشهای اخلاقی برتر از اروپائیان بودند. او بامبالغه‌ای ویژه اظهار نمود: "پرستش خدا و اجرای عدالت - این تنها مذهب ادیبان و فرهیختگان چینی است... این مذهب بسیار ساده و اصیل به مدت چهار هزار سال در وحدت و یکپارچگی مطلق دوام آورده است." لاینیتس^(۹) و کریستین ولف^(۱۰) در آلمان و برخی متفکران خداپرست در انگلستان با تصور و پنداشت آرمانی او از چینی‌ها، به ویژه از اخلاق انسان‌گرایانه

کنفوسیوسی، سهیم و شریک بودند. در طول قرن نوزدهم چنین تصور و پنداشت آرمسانی از سنتهای مذهبی و فرهنگی آسیای شرقی الهام بخش برخی اذهان خلاق و بیقرار در انگلستان جدید بود. برای مردانی چون ویلیام استورگیس بیگیو،^(۱۱) پرسیوال لاول،^(۱۲) جان لافارج،^(۱۳) و هیری آدامز،^(۱۴) با نقل قول از آرتور کریستی،^(۱۵) ژاپن و آئین بودایی سکوت، آرامش و رهایی عرضه می‌کردند. چنین مردانی نسبت به ژاپن یا چین به دلایل گوناگون گرایش داشتند، به‌عنوان گلکسیونرهای هنری یا به‌عنوان فقط مسافران، ولی همگی در جستجوی یک مأوای روحی و معنوی حقیقی بودند که در آنجا گردهادهای زندگی فرو می‌نشینند و حقیقت مطلق یافت می‌شود. با این وجود، اکثر آمریکایی‌ها در این تصور و پنداشت از آسیای شرقی، که به‌سرحد و هم خیال می‌رسید، سهیم و شریک نبودند. آنها توجه و اطلاعات اندکی نسبت به آسیا داشتند. ایالات متحده تازه شروع به‌دخالت در امور منطقه اقیانوس آرام کرده بود. در نیمه قرن نوزدهم آمریکا ناخدا ماثو پری^(۱۶) را برای بازگرن باب تجارت با ژاپن فرستاد. در ۱۸۹۹ آمریکا سیاست درهای باز تجاری در برابر چین را اعلام نمود. فقط ایالات متحده نبود که مصمم به‌بسط و گسترش

منافع تجاری اش بود. بسیاری از میسیونرها و آموزگاران آمریکایی شروع به درگیر شدن در فعالیتهای مربوط به تبلیغ انجیل، آموزشی، و بشردوستانه در چین، کره، و ژاپن، کردند.

● شرق همواره طلسم

و افسون پر رمز و رازی

بر اذهان برخی غریبان

افکنده است.

بندون تردید سوداگران، میسیونرها، و آموزگاران آمریکایی و نیز همتایان اروپایی آنان نقش مهمی در انتقال تمدن غربی ایفا کردند، که تأثیر قاطعی بر چین، کره، و ژاپن در طول قرون نوزدهم و بیستم داشت. دوره بین نیمه قرن نوزدهم و جنگ جهانی دوم یکی از متلاطم‌ترین اعصار در تاریخ جدید آسیای شرقی بود. این دوره به‌وسیله حوادثی نظیر اعاده رژیم پادشاهی در ژاپن (۱۸۶۸)، شورش تونقاک^(۱۷) در کره (۱۸۹۴)، جنگ چین و ژاپن (۱۹۰۴-۵)، الحاق کره به ژاپن (۱۹۱۰)، استقرار جمهوری چین (۱۹۱۱)، و پیشروی ژاپن در داخل منچوری (۱۹۳۱) که در پی آن نه‌اجم ژاپن به چین و جنگ اقیانوسیه صورت گرفت، مشخص می‌شد. از قرار معلوم، بسیاری از این حوادث بر منافع

حیاتی ایالات متحده و آمریکائیان تأثیراتی داشته‌اند. بدون تردید رهبران در حکومت و در بخش خصوصی درباره پیامدهای سیاسی، نظامی، و اقتصادی حوادثی که در آسیای شرقی رخ داد، خودشان را مطلع نگه داشتند. از طرف دیگر، فرصتهای اندکی و انگیزه‌های اندکی برای اکثر آمریکایی‌ها جهت شناختن هنرها، فرهنگها، و ادیان آسیای شرقی قبل از جنگ جهانی دوم وجود داشت. همانطور که کریستی مشاهده می‌کند، جذبه واقعی آسیای شرقی و حیات فرهنگی آن تا این اواخر محدود به تعداد نسبتاً کمی از افرادی بود که تصور و پنداشت آنان از چین، کره، و ژاپن، رنگ و بویی حسرت آمیز نسبت به گذشته^(۱۸) از چیزی "بسیار دور و خیلی کهن" داشت. از جنگ جهانی دوم به بعد، آسیای شرقی وارد تجربه مستقیم بسیاری از آمریکایی‌ها شده است - آنها نه فقط آمریکایی‌هایی که در جنگ‌های اقیانوسیه، کره، و ویتنام جنگیدند و آنهایی که در اشغال ژاپن توسط متفقین خدمت کردند. اکنون بسیاری از مردم در آمریکای شمالی و در اروپا احساس می‌کنند با اشیاء چینی، کره‌ای، و ژاپنی کاملاً در خانه خود هستند - از هنر و ادبیات تا آشپزی، فیلم‌ها، هنرهای جنگی، و مذاهب گوناگون شرق، و نیز وسایل الکترونیکی و اتومبیل‌ها. و با این

● سوداگران، میسیونرها و آموزگاران آمریکایی

و نیز هم‌تایان اروپایی آنان
نقش مهمی در انتقال تمدن غربی

ایفا کردند، که

تأثیر قاطعی بر چین،

کره، و ژاپن

در طول قرون نوزدهم

و بیستم داشت.

حال، اکثراً، تصور و پنداشت غربی از آسیای شرقی دچار تردید و ابهام دربارهٔ چگونگی ارتباط معناداری برقرارکردن میان ابعاد مختلف - سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگی، و مذهبی - چین، کره، و ژاپن معاصر می‌باشد. اجازه دهید از روی تجربه و مشاهدهٔ شخصی خودم این تردید و ابهام را تشریح نمایم:

من همواره در پروازهای مسیر اقیانوسیه علاقمند به ملاقات افراد بوده‌ام. کمی پس از جنگ کارکنان نظامی بیشتری در رفت و آمد ی‌بودند، ولی اکنون بیشتر افراد تاجر و توریست هستند که در مسیر اقیانوسیه در رفت و برگشت می‌باشند. پس از سالها علائق و اهداف مسافران به آسیای شرقی را

در سه نوع عمده طبقه‌بندی کرده‌ام: (۱) امور سیاسی، نظامی، و دیپلماتیک؛ (۲) تجارت، صنعت، و تکنولوژی؛ و (۳) فرهنگ، هنر، و مذهب. این گونه‌ها منعکس کنندهٔ سه تصور و پنداشت متفاوتی است که افراد از چین، کره، یا ژاپن، دارند. اغلب اوقات کسانی که علاقمند به امور سیاسی (نوع اول) هستند و کسانی که علاقمند به امور اقتصادی (نوع دوم) هستند بین این دو جنبه نوعی پیوند و ارتباط می‌بینند، ولی آنها معمولاً تنها ایده‌هایی مبهم دربارهٔ این امر دارند که چگونه توسعه سیاسی یا اقتصادی به حوزهٔ مذهب، فرهنگ، و اخلاق مربوط می‌شود. به‌عنوان مثال، در یک پرواز از توکیو در تابستان گذشته من با دو نفر ملاقات کردم، یک مدیر تجاری هوشمند که توسط کمپانی‌اش برای مطالعه سیستم ژاپنی مدیریت و تولید فرستاده شده بود، و یک مرد جوان جدی نگر که سالها تفکر و مراقبهٔ ذن (۱۹) را تمرین کرده بود. تا آنجا که می‌توانم بگویم، آنها دو ژاپن متفاوت را دیده بودند که تقریباً هیچ وجه اشتراکی با هم نداشت. به ناگزیر، مکالمهٔ ما به بحث دربارهٔ معجزهٔ اقتصادی ژاپن کشید. درخصوص این موضوع دوست مدیر تجاری ام، که به میزان چشمگیری از آمار و ارقام و اطلاعات در اختیار داشت، نظریه‌های کلیشه‌ای زیادی، نظیر موانع

تجاری، دستمزدهای پائین، هزینهٔ پائین برای دفاع ملی، را در بیان علت پیشرفت اقتصادی جاری ارایه نمود. با این حال او پذیرفت که نمی‌تواند بفهمد چگونه مدیریت ژاپنی روند تصمیم‌گیری از پائین به بالا را توانست بپذیرد یا چرا کارگران ژاپنی انگیزهٔ برای سخت‌کارکردن دارند و بسیار پایبند به شرکت‌هایشان هستند. از طرف دیگر، دوست اهل ذن ام، که تجار ژاپنی عمل‌کننده به تفکر و مراقبهٔ ذن بسیاری را دیده بود، متحیر بود که چگونه نظم و انضباط مذهبی می‌توانست انگیزه و محرک اقتصادی فراهم کند، آلا اینکه تفکر و ژرف‌اندیشی به‌آسودگی خاطر هر فرد کمک می‌توانست بکنند. هنگامیکه این افراد دریافتند که من دانشجوی تاریخ ادیان بودم، هر دو ی آنان کنجکاو شدند که بدانند من چگونه فکر می‌کنم. من اقرار کردم که به‌طور غیر متعارفی صلاحیت بحث دربارهٔ اقتصاد را ندارم، ولی تأملات خودم را دربارهٔ ویژگی‌های فرهنگی و سنت‌های اخلاقی و مذهبی ژاپن و رابطهٔ دیالکتیکی که بین سنت و مدرنیته در زمان ما ظهور کرده است، که برخی یا همه آنها ممکن است - مستقیم یا غیر مستقیم - به‌درک ما از طرز تلقی‌ها و ایستارهای ژاپنی معاصر نسبت به کار مربوط باشد، بیان نمودم. اکنون به این عناوین می‌پردازم.

دنیای معنی ژاپنی

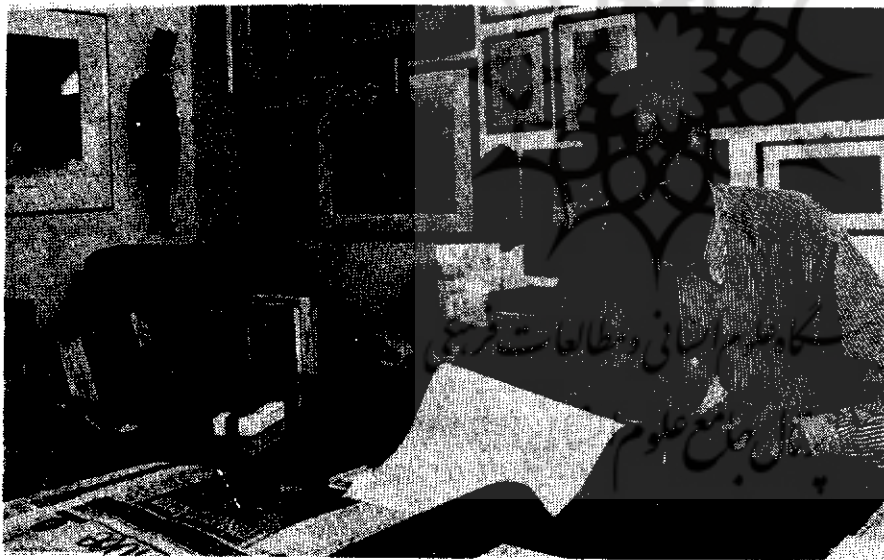
تأملاتم با قضیه ساده‌ای شروع می‌شوند: هر فرد - و هر فرهنگ و ملتی - نه تنها در دنیای فیزیکی و جغرافیایی زندگی می‌کند بلکه در آنچه که می‌توان آنرا یک "دنیای معنی" نامید، دنیایی اغلب واقعی‌تر از دنیای فیزیکی، هم زندگی می‌کند. ما دنیای معنی خود را از طریق روند رشد و بلوغمان در خانه، در زمین‌های بازی و مدارس، و از طریق معاشرتمان با طیف گسترده‌ای از افراد و اتفاقات، کسب می‌کنیم. ما اکثراً وارث آنچه که به ما به ارث رسیده هستیم، نه تنها زبانمان با "حلقه جادویی کلمات"، و ایده‌ها و ارزشهایمان، بلکه همچنین عادات کوچک و شخصی زندگی روزانه مان. "دنیای معنی" خودمان، آگاهانه یا ناآگاهانه، به جهان بینی مستتر در سنتهای فرهنگی و مذهبی مان نزدیک می‌شود، که به نوبه خود نفوذ و تأثیر قاطعی در الگوسازی رفتار، باورها، و اعتقادات، و اهداف زندگی ما اعمال می‌کنند. به عبارت دیگر، دیدگاه حسی ما و واکنشهای ذهنی و روانی ما - و باید افزود که طرز تلقی‌های ما نسبت به کار یا اخلاق کار ما هم - معمولاً توسط دنیای معنی ما هدایت می‌شوند، حتی اگر در اکثر اوقات ما از چنین روندهای پیچیده‌ای آگاه نباشیم. اجازه دهید به قیمت

ساده سازی فراوان، چند لایه مهم از "دنیای معنی" ژاپنی را شرح دهیم.

نخست، در لایه زیرین خاطره تیره و تار سنت جادویی - مذهبی کهن با چشم انداز جهان شناختی قوی آن قرار دارد. مردم ژاپنی قدیم اینطور تصور می‌کردند که "دنیا" فقط دنیایی بود که آنها در مجمع الجزایر ژاپنی کوچک می‌شناختند و تجربه می‌کردند. مطمئناً، زیبایی طبیعی که از طریق تغییرات فصلی افزایش می‌یافت، باور و اعتقاد آنان مبنی بر اینکه ژاپن

اولیه است، و آنها در جستجوی نظم و نظام دیگری از معنی در پشت سر یا ورای دنیای طبیعی نبودند.

تا آنجا که می‌توانیم معلوم کنیم مهمترین چهره و مشخصه مذهبی در ژاپن قدیم شاعر بود. بسیاری از شاعران با شعر نسبت به وضعیت‌های گوناگون انسانی و زیبایی چشمگیر و عجایب فصول چهارگانه و چشم اندازها عکس العمل نشان می‌دادند. آنها تصدیق می‌کردند که زندگی در این عالم هستی محسوس و شگفت انگیز اساساً



سرزمینی مقدس تحت نفوذ کامی^(۲۰) یا ارواح الهی متعدد است، را تقویت می‌کرد. برخلاف بسیاری از غربی‌ها، که احساسشان این است که این دنیا دنیایی نازل و هبوط کرده است، ژاپنی‌های نخستین تأکید می‌کردند که دنیای طبیعی دنیای اصیل و

خوب و زیباست. از نظر آنان دنیا عالمی مذهبی بود که در آن زندگی کردن خود عملی مذهبی در وسیعترین معنای کلمه بود.

لانگدن وارنر^(۲۱) مورخ هنر زمانی متذکر شد که مذهب بومی ژاپن که بعدها

شیتو (۲۲) یا "راه و روش کامی" خوانده شد، از همان ایام اولیه اش شیوه زندگی هنرمند بوده است: "نیروهای طبیعی اصل موضوع برای کسانی هستند که از مواد خام مصنوعات تولید می‌کنند یا شکار یا ماهیگیری و زراعت می‌کنند. آئین شیتو می‌آموخت که چگونه چنین نیروهایی کنترل می‌شوند و این فرمول‌ها در نیایش سربای های شیتوئی (۲۳) ضبط شده‌اند" اما این دنیای معنی ژاپنی قدیمی ساده ولی فراگیر تحت نفوذ سنتهای مذهبی و فرهنگی گوناگونی که از خارج به سواحل ژاپن، همانند یک سری از امواج، می‌رسید، محکوم به تغییر بود.

نخستین موج فرهنگی خارجی - و دومین لایه دنیای معنی ژاپنی - در حدود قرون پنجم و ششم تاریخ ما از کره و چین به ژاپن نفوذ و سرایت کرد. و تعالیم اخلاقی آئین کنفوسیوس، (۲۴) آموزشهای آئین بودا، و تعالیم جادویی - باطنی تائوئیسم (۲۵) و مکتب بین - یانگ (۲۶) را وارد ژاپن نمود. آئین کنفوسیوسی به ژاپن‌ها آموخت که جامعه بشعری ساختار معنای خاص خودش را سواى دنیای طبیعت دارد. پهلوی به پهلوی آئین کنفوسیوس و میراث آن درباره اخلاق اجتماعی و نهادهای سیاسی، حقوقی، و آموزشی، آئین بودایی ژاپنی‌ها را برانگیخت تا درباره معنی طبیعت بشر و

سرنوشت بشر تفکر و تأمل کنند. عقاید و مفاهیم بودایی ساده‌ای همچون علیت اخلاقی (Karma) و تولد دوباره به فرهنگ لغات ژاپنی افزوده شده و عقیده ژاپنی اولیه مبنی بر ارتباط متقابل همه موجودات را تقویت کردند، همانطور که در یک گفتار مشهور و مردمی بودایی دیده می‌شود: "چهارپایان و جانوران در زندگی کنونی ممکن است والدین ما در زندگی گذشته بوده باشند".

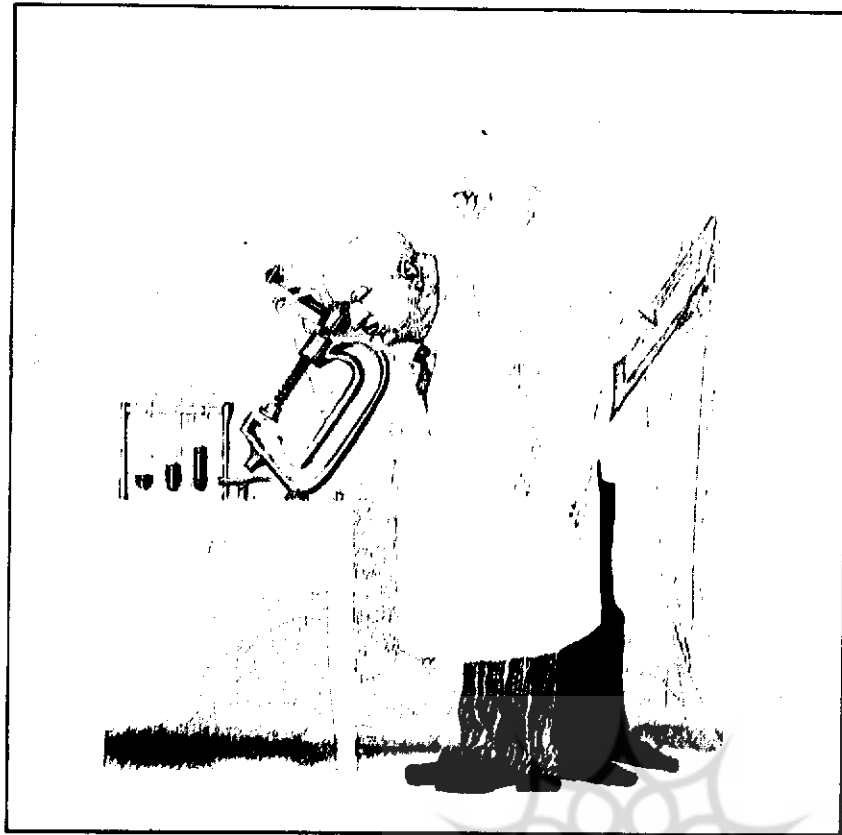
کاملاً برخلاف کره، که آن هم تحت نفوذ تمدن چینی و آئین بودایی بود، ژاپن قرن هفتم کوشید ترکیب و سنتز بزرگی از مذهب، جامعه، و فرهنگ برقرار کند. سنتز ژاپنی همه جنبه‌های سنتهای کنفوسیوسی، بودایی، و شینتوی بومی را، تحت لوای امپراطور، که داعیه حق ویژه حکومت کردن بر ملت به واسطه ادعای انتساب به اصل و نسب خورشیدی را داشت، در بر می‌گرفت.

این نوع "تئوکراسی فراگیر" (۲۷) هدفش کمال مطلوب دو جانبه "انجام شعائر و تشریفات مذهبی" و "ترکیب"، یا سنتز و ترکیب از طریق انجام شعائر و تشریفات مذهبی، در همه جنبه‌های زندگی و همه ابعاد اجتماع ملی، بود. همه ابعاد و جوانب تحت لوای امپراطور قرار گرفته بودند، که اکنون هم زمان به عنوان کامی زنده، شاه مقدس، و کاهن اعظم ملت تلقی می‌شد. در پرتو این سنتز،

کل ملت به نحوی آرمانی به عنوان یک خانواده بزرگ به صورت یک هرم تحت لوای تاج و تخت سلطنتی و به عنوان یک اجتماع نجات بخش شناختی (۲۸) یا کلیسای بزرگ تلقی می‌شد که چارچوبی برای همه جنبه‌های زندگی و فعالیتهای فردی و جمعی، از جمله مذهب و اخلاقیات، فراهم می‌کرد. همه این جنبه‌های حیات و فعالیت با فضایل دوگانه وفاداری و پارسامندی درخور فرزند نشان داده می‌شد.

به علت ظهور نیابت سلطنت، سلطه و حکومت به وسیله پادشاهان بازنشسته، و رژیم فئودالی (bakufu)، طرح سنتز حتی قبل از دستیابی به انجام شروع به فرسایش و از بین رفتن نمود. با این وجود، ترکیب مذهب، جامعه، و فرهنگ که در قرن هفتم مورد نظر بود تا زمان خود ما به عنوان قالب فکری نظری برای اجتماع ملی ژاپنی باقی مانده است.

تحت لوای چنین ترکیب جامعی، نظامهای اخلاقی و مذهبی گوناگون - سنتهای شیتوئی، بودایی، و کنفوسیوس مجاز به تعقیب کارکردهای مخصوص به خودشان بودند، ولی از هر یک انتظار می‌رفت که با سایرین در حفظ و حمایت از فضائل و ارزشهایی که برای حفظ اجتماع ملی سلسله مراتبی به طور کل نقش محوری داشتند، همکاری کنند. به عنوان مثال،



● کاملاً برخلاف کره،
 که آن هم تحت نفوذ
 تمدن چینی و آئین بودایی بود،
 ژاپن قرن هفتم کوشید ترکیب
 و سنتز بزرگی از مذهب،
 جامعه و فرهنگ برقرار کند.

سنت کنفوسیوسی در چین یک
 رگه ضد استبدادی داشت و در اصل
 مدعی بود که مردم حق شورش علیه
 حاکم مستبد را دارند، اما آئین کنفوسیوسی
 در ژاپن تنها بر ارزشهایی تأکید داشت
 که از استمرار و حفظ وضع موجود سلسله
 مراتب اجتماعی حمایت می کردند،
 ارزشهایی نظیر وفاداری و تسلیم نسبت به
 تاج و تخت سلطنتی و مافوق ها، احترام و
 حرمتگذاری به نیاکان و پارسامندی در خور
 فرزند، و رعایت آداب معاشرت در روابط
 بین افراد در درون جامعه ای پدر سالار و
 سلسله مراتبی به همین منوال، بودائیسیم
 ژاپنی بر اصل «حمایت از ملت»
 (Kokka- Chingo)، آئین های خانوادگی
 و اجدادی، و مراسم و تشریفات
 مذهبی مربوط به تدفین، حتی زمانیکه
 آن احواد جادویی برای نیازهای این

دنیایی ارایه می کرد، تأکید
 می کرد. به علاوه، بودیسم و آئین شینتو،
 ترکیب و ملقمة بالفعلی را توسعه
 دادند - (Shin-Butsu) (Shugo) که بافت
 اجتماعی دولت تشوکراتیک فراگیر و
 همه جایی را تحکیم می بخشید.

پژوهش های علمی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- 11_William sturgis Bigeiow,
- 12_Percival Lowell,
- 13_gohn Lafarge,
- 14_Henry Adams,
- 15_Arthur christy
- 16_Matthew Perry,
- 17_Tonghak Revolt,
- 18_a nostalgic undertone,
- 19_Zen meditation
- 20_Kami,
- 21_Langdon Warner,
- 22_Shinto
- 23_Shinto liturgies,
- 24_Confucianism,
- 25_Taoism,
- 26_the yin _ yang school,
- 27_immanent theocracy
- 28_a Soteriological community

- 1_Harold Isaacs,
- 2_Buddhism
- 3_Lily Abeg
- 4_Cicero,
- 5_Nigel cameron,
- 6_axiomatic
- 7_Confucius,
- 8_Voltaire,
- 9_Leibnitz,
- 10_Christian Wolff,